

عضدالتولیه مهردار

مرجع اصلی من برای شعر مرحوم عضدالتولیه مهردار دیوان خطی اوبه خط خودش بوده است این دیوان را عبدالله دقیق نوه همسر مرحوم مهردار به من داده بود و من چند سال قبل به آقای محمود فرخ تقدیم کردم و در حال حاضر چون آقای فرخ کتابخانه خود را به دانشکده ادبیات مشهد واگذار کرده اند در کتابخانه دانشکده ادبیات مشهد است . اطلاعات مربوط به مهردار از مرحوم ابوالقاسم اخلاقی مفرد معروف به ناظم همسر خواهرم که برادرزاده مرحوم مهردار بود و از مرحوم علی اصغر آریا معروف به گل کار که با خانواده پدری من رابطه مالی و رفت و آمد داشت شنیده ام .

مرحوم مهردار در شعر عضد تخلص میکرد و این تخلص ماء خود از لقب او عضد التولیه بود . از این قبیل لقبها که به التولیه ختم می شود در مشهد زیاد بوده و نشانه داشتن سمتی فاخر در آستانه رضوی و تشخیص محسوب می شده است مرحوم مهردار عضدالتولیه آستانه بود و چون کلیه احکام صادره از طرف آستانه رضوی می بایست بوسیله او مهر شود طبعاً کار مهمی داشت .

پدر او عبدالرزاق فرزند میرزا جعفر سرکشیک از خاندان نقیب مشهد بود که نسبش با هفت پشت به میرزا محمد محسن پسر میرزا الخ رضوی که اسمش در کتیبه سردر بقعه و باغ خواجه ربیع مشهد باقی مانده است منتهی می شد و این خانواده به علت سیادت و نسبت سببی با عقیبه سرشناس و مشهور بود .

در شجره نامه خانواده ما اسم عضدالتولیه مهردار ، عبدالرضا ذکر شده است و او با محمد صادق پدر مرحوم ناظم اخلاقی همسر خواهر من برادر بوده اند . مرحوم ناظم میگفت من به مهردار آقای عموم میگفتم و برای او احترام زیادی قائل بودم . مرحوم عمودر حق من پدری هم کرده بود زیرا پدر من در موقعی که من کوچک بودم و در سفر مکعبه بیماری و یاد گذشته بود عموم که فرزندی نداشت مرا بزرگ کرد و قیم من بود .

سال تولد مهردار معلوم نیست ولی مرحوم ناظم معتقد بود در حدود ۱۲۴۷- هجری بوده است . مهردار ظاهراً ۶۳ سال عمر کرده است و مرحوم آریا نقل می کرد من از مهردار مکرر شنیدم که می گفت در خانواده ما کسی از ۶۳ سال بیشتر عمر نمی کند

علت مرگ مهرداد را مرحوم ناظم پیچ خوردگی روده می دانست . طیب‌معالج او مرحوم دکتر سید موسی خان حجازی معروف به طیب اعلم بود و ظاهر از دکتر هوفمان که در آن زمان در مشهد شهری به سزا داشت نیز استفاده کرده بودند ولی چون اجل رسیده بود فایده‌ای نکرده بود .

مرحوم عبدالغفور به قراری که نقل کرده اند بسیار خوش قلب و سریع‌الانتقال و زود رنج و حساس بوده است . مرحوم آریا می گفت روزی با مهرداد از خیابان شاه عباس مشهد (خیابان شیرازی فعلی) می گذشتیم دیدیم حقه بازی بساط پهن کرده و مشغول شیرین کاری است و مردم جمع شده اند . مهرداد هم به تماشا ایستاد ولی حقه باز او را شناخت و با احترام به جلوی معرکه آورد . وقتی به راه افتادیم من به ایشان گفتم کار خوبی نکردید زیرا موقعیت شما اجازه روی زمین نشستن و تماشای حقه بازی کردن نمی دهد و حتی کمی تشدد کردم ولی مرحوم مهرداد گفت نه این طور نیست و شیخ بهائی رحمه الله علیه هم روزها به تماشای معرکه می رفته است .

مهرداد جز وعده کمی از اعیان مشهد بود که درس خوانده بود . حتی به طوری که مرحوم ناظم می گفت فرانسه کمی می دانست . می گویند نامه ای به زبان فرانسه برای نایب التولیه وقت از خارج رسیده بود و مهرداد آن را خوانده و ترجمه کرده بود .

داستانی که آقای بهمن بوستان به تقریر آقای مجد العلی بوستان نوشته اند و در مجله وحید درج شده است با آنچه از مرحوم ناظم و آریا شنیده ام نمی سازد البته ممکن است این دو را وی به علت داشتن علاقه و احساس شخصی در داشتن روابط حسنه مهرداد با قوام السلطنه افراط و مبالغه کرده باشد ولی اساسا این قبیل داستانها که نظیرش برای شعرا و دیگر زیاد است چندان مستند و قابل قبول نیست به خصوص که نقل و مسوغات است نه مبصرات و شهادت عینی ؟ . در هر حال به قول مرحوم آریا ، شادروان عبدالغفور مهرداد به علت داشتن سمیت شامخی در آستانه رضوی و تعیین و تشخیص زیاد همواره محسود دیگران و بدخواهان بوده است و شاید این داستان هم که آقای بوستان نقل کرده اند منبعت از همین امر باشد و این که می گفته اند شراب خواره است . مرحوم مهرداد دوستدار سلم و صفا و آسایش بوده است و کمترین اتفاق می افتاده است که در امور سیاسی و دیوانی آن وقت دخالت داشته باشد . درآمد او از راه زراعت و ملاکی تا همین می شده است و ده معروف گلشور یا گلشون (— گلشن) از جمله املاک موقوفه اولادی تحت تصرف او بوده است .

مرحوم مهرداد به رسم قدیم سرتاسر تابستان ها را در نغندر از کوه پایه های مصفا ی نزدیک مشهد بسر می برد و باغ او مرکز اهل ذوق و فضل زمان بود و به نام او باغ میسر دار

خوانده می‌شد .

معاشرین مهرداد در اوایل عبارت بودند از فخرالعلماء و سلطان العلماء و میرزا عسکری صدرالعلماء و میرزا علی فرزند حاج میرزا حبیب مجتهد معروف . در اواخر عضدالتولیه معاشرت خود را محدود کرده و جز با آریا و مرحوم لطفعلی خان درگزی پسر الله یارخان درگزی بسر نمی‌برده و مرحوم مهرداد دو همسر بیشتر نگرفته بود یکی دختر ادیب الممالک فراهانی بنام ملیح السلطنه که جوان مرگ شده بود و دیگر زینت السلطنه اهل تهران ولی از هیچ یک از آنها اولادی نداشت . این بانوی اخیر که بسیار مدیره و باسلیقه بود تاثیر زیادی در مهرداد داشت و در واقع همه کاره او بود .

قضاوت در باره شعر مهرداد فرصت و وقت کافی می‌خواهد اما آنچه به طور کلی پس از مطالعه نمونه‌های شعرا می‌توان گفت این است که شاعر متوسطی است . نسخه خطی منحصر به فرد شاعر به خط خودش چنان که اشاره شد خوشبختانه موجود است و در حدود ۳۰۰۰ بیت دارد . در آغاز دیوان چنین نوشته شده است : "بسم الله الرحمن الرحیم" بعضی از اشعار و غزلیاتی که در اوائل عمر گفته شد اگر چه قابل درج نیست ولی به قول یکی از حکماء هیچ چیز نیست که به یک دفعه خواندن ارزش نداشته باشد علیهذا در این کتابچه درج می‌شود که یادگاری باشد . بتاریخ لیله ۷ شهر رمضان ۱۳۳۱ در قریه نوغان دره فی محال ارض اقدس تحریر شد . عضدالتولیه مهرداد "در عین حال مرحوم مهرداد مثل هر شاعری به شعر خود علاقه داشته و به قول مرحوم آریا دلش می‌خواست است از او یادگار باقی بماند و دیوان شعرش ضبط و حفظ و حتی چاپ بشود .

آقای محمود فرخ فقط دو بیت مهرداد را در سفینه فرخ نقل کرده اند که به عقیده من از بهترین اشعار مهرداد و نمونه انتخاب احسن است "یکی بییتی است که در مجله نوبهار هم چاپ و مایه شهرت شاعر شده است و اگر اشتباه نکنم مربوط به مسابقه ای بوده است که مهرداد برنده شده است . ظاهراً مرحوم بهار و دانش مشترکاً مطالعه غزلی را به مسابقه گذاشته بودند اند " زلف است به رخسار تو یاماه گرفته

و این بیت مهرداد مسابقه را برده است .

صدحیف که خیاط ازل پیرهن مهر بر قامت موزون تو کوتاه گرفته

و دیگر این بیت که به یک دیوان می‌آرزد :

اگر که فطره دهی فطره مرامسی ده که قوت غالب من یاده بود در رمضان

غیر از شعرا اثری هم به نثر از عضدالتولیه باقی مانده است و آن مقاله ناتمامی است درباره طب اسلامی که گویا از مجله الهلال عربی ترجمه شده است .

نمونه ای از شعر عضدالتولیه مهرداد (عضد) :

غزل

ترا ز جمله خوبان به دلسبیری بگزیدم
 به جستجوی تو بودم بپردری که بگریدم
 از آن دمی که به چشم حقیقت نسگریدم
 منم که مشق جمالت به جان و دل بگریدم
 ترحمی بکن آخربه دیدگان سست بگریدم
 هزار جامه تقوی ز عشق تو بدرین بگریدم

ز شاهدان شکر خنده هر کجا که بدیدم
 بگفتگوی تو بودم بهر کجا که نشستم
 ندیده ام به حقیقت ز دلبران چو تو شوخی
 فروختی تو به هیچم اگر به چشم حقارت
 سپید گشته دو چشمم به انتظار جمالت
 هزار شیشه ناموس در ره تو شکستم

غزل دیگر

ترسم آخر بکشد کار به رسوائی من
 عشق و زیبائی تو صبر و شکیبائی من
 رحمی آخر بکن ای دوست به تنهائی من
 عشق بر بود ز کف عقل و توانائی من

سرسودای تو دارد دل سودائی من
 من چسان بی تو شکبیم که به یک باره بود
 بی تودائی سب و روزم به چسان می گذرد
 لافها می زدم از عقل و توانائی خود
 در غزلی به افتخار

خون عشاق نریزی دل مردم نربائمی
 شعر شیرین و سخن گفتن شیرین تو سرائی

توبه من عهد نکردی که به کس رخ نمنائی
 اعضا شعر نکو جمله بگفتند و لسی
 ماده تاریخ قتل کلنل

کسی از من سؤال عنصوان کنسب سرد
 کلنل فتح طور قوچان گسرد

دیدی آخر ز روی جهل و نفاق
 بهر تاریخ این قضیه شکوم
 جمعی اندر میسانه آمد و گفت

(۱۳۴۰)

و مرحوم مهرداد به خط خود چنین توضیح داده است : "اهل خراسان مسبقند که طور قوچان
 ضرب المثل است چیزی که میخواهند بفهمانند که حقیقت آن غیر از ظاهر است میگویند
 طور قوچان از قبیل برعکس نهند نام زنگی کافور ."

ماده تاریخ زلزله قوچان

ملک ایران از نظامش بی نزاع و غائله
 شد چو شهر لوط قوچان هضم از زلزله

در زمان ناصرالدین شاه غازی آن که گشت
 زان خرابی در جهان افتاد شور و ولوله
 رباعی سیگاریه

(۱۳۱۱)

کوئی که ستاره گشته با ماه قسری
 بر لب لبش آتش و هم آب بیسری

سیگار به لب نهاده آن ماه جبین
 گر آتش و آب را ندیدی با هم

رباعی دیگر

دوشینه مرایار به بالین آمد
زین پیش به یغما دلم آن شوخ ببرد (ربود)

تضمین حدیث نبوی

نعمت نندرستی از هر چیز
گر نمای نندرستت از دنیا
بعد از آن نعمت امانی بود
آن دو را خواند نعمت مجهول
زان که قدر او رانداند کس

ترجمه شعر متنبی

دندان شیرگر زدهن بینی آشکار

با روی چو ماه وزلف مشکین آمد
وین بار برای غارت دین آمد

بهر انسان شریفتر باشد
کی ترا بهره و نمر باشد
ورنه جان تو در خطر باشد
آن که سر دفتر بشر باشد
گر چه زین هر دو بهره ور باشد

آن را ز شیر خنده و شوخی گمان مدار

شعر عربی

لیس السیایه بالاقوال والنظر

بل السیاسیه بالانفعال والفکر

واخترت مدحته النهاراه مفتخر

ومودعا بعضها فی هذه الفقر

اخوانیات

مدتی شد که تو ماندم دور و مهجور ای ادیب

می ز من بردست و رویت بوسه از دور ای ادیب

شعر سیاسی

(منظور از ادیب - ادیب الممالک فراهانی است)

آن زحمت ورنجی که به منروطه رسیدیم

وان فتنه و آشوب و هیاهوی که دیدیم

آن عرش نارنجک و تویی که شنیدیم

وان نیر و تفنگی که به جانها بخریدیم

منروطه که اینست که مامی طلبیدیم

ای کاش که مرگی ز خدای طلبیدیم

و کانت مجلس

از پنهان و کالت شک و دو باید کرد

باهر که در آن گفت و شنو باید کرد

از پنهان نتیجه هر دری باید زد

هم کیسه پول را ولو باید کرد

آن کندم جنتی که داری تو امید

گر دست نداد فکر جو باید کرد